

نقدی بر رویکرد صحابه‌نگاران به حضرت ابوطالب علیه السلام با تکیه بر ابن حجر و کتاب المصابه

محمدرضا هدایت پناه [1] ×

چکیده: هدف نگارنده در این گفتار، بررسی عملکرد صحابه‌نگاران به ویژه ابن حجر عسقلانی در کتاب المصابه در زمینه تعریف صحابه و اثبات صحابی بودن افراد و مقایسه آن با عملکرد آنان در باره ایمان ابوطالب است. نشان دادن این دو عملکرد، به خوبی گویایی برخورد سیاسی با موضوع ایمان حضرت ابوطالب خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: صحابه‌نگاران، ایمان ابوطالب، تعریف صحابی، راه‌های اثبات صحابه، ابن حجر عسقلانی، المصابه فی تمییز المصحابه (کتاب).

مقدمه

طی سال‌های 1381 تا 1393 که به تدوین و پژوهش در باره سیر تکوین و تطور دانش صحابه‌نگاری مشغول بودم، نکات فراوانی جهت تأمل و تحقیق به دست آمد؛ از جمله موضوع تعریف صحابه و قواعد اثبات آن و مهم‌تر از آن، عملکرد صحابه‌نگاران در نگارش آثار خود بود. البته تلاش فراوان شده تا وضعیت کسانی که بدون دلیل و بر خلاف قواعد این دانش، صحابی تصور شده‌اند روشن شود، و سعی صحابه‌نگاران - با توجه به دیدگاه‌های مختلفی که در مراحل تعریف صحابی و راه‌های اثبات آن داشته‌اند - بر آن بوده تا کسی بدون دلیل در شمار صحابه قرار نگیرد. اما صرف نظر از برخی از اشتباهات که عامل ورود افراد زیادی در شمار این طبقه شده - مانند عدم توجه به مرسل بودن روایات و نیز تصحیفات و غیره - جعل برخی قواعد و نیز تساهل برخی صحابه‌نگاران در قواعد اثبات صحابی بودن افراد، عملاً سبب ورود افراد قابل توجهی در شمار صحابه شده است؛ به طوری که ابونعیم و ابن اثیر نتوانسته‌اند ناراحتی خود را از این مطلب پنهان کنند و به صراحت بیان داشته‌اند که هدف برخی از صحابه‌نگاران فقط ازدیاد شمار صحابه بوده و از این رو به دلایل سست و ضعیف تمسک جسته‌اند. [2]

این موضوع که برخی از افراد به غلط صحابی شمرده شده‌اند، توجه مرا به نکته دیگری معطوف کرد که در ارتباط با موضوع این نوشتار یعنی ایمان ابوطالب و عملکرد صحابه‌نگاران در این زمینه است. غالباً این موضوع از منظر روایاتی که ایمان ابوطالب را نشان دهد و اثبات کند، پرداخته شده است، اما آنچه در این گفتار بدان می‌پردازیم، فارغ از این موضوع و رویکرد است، بلکه تنها با رویکرد تعریف صحابی و راه‌های اثبات آن و عملکرد صحابه‌نگاران به صورت مقایسه‌ای به این

موضوع پرداخته شده است. بدان امید که برای اهل نظر و تحقیق، مَطَّلَع پژوهشی جدید باشد.

تعریف صحابه و راه‌های اثبات آن

تعریفی که برای صحابی گفته شده، مختلف است. در شروط و دامنه تعریف صحابی نیز اختلاف دارند. برخی نگاه لغوی و برخی نگاه عرفی را لحاظ کرده و برخی نیز خواسته‌اند تا تعریفی از صحابی ارائه دهند که جامع و مانع باشد. خلاصه آن مطالب این که تعریف ابن حجر گویا در نظر قدمای اهل سنت و متأخرین مورد پذیرش قرار گرفته است، زیرا تعریف نسبتاً حداقلی است و آن این است: «من لقي النبي في حاته مؤمناً به و مات علي الماسلام».^[3]

المبته اشکالاتی بر این تعریف است، به ویژه آن که چگونه و از چه راهی صحابی بودن افراد برای صحابه‌نگاران قابل اثبات بوده است؟ راه‌هایی که برای این منظور بیان شده، به طور خلاصه عبارتند از: تواتر، شهرت، شهادت صحابی در حق خود، شهادت تابعی به شرط صحت سند تا تابعی، تابعی از کبار باشد، تابعی صحابه شناس باشد، روایت، رؤیت. علاوه بر این راه‌ها قواعد کلیه دیگری نیز گفته شده که عبارتند از:

1. کسانی که در فتوحات فرمانده بوده‌اند.^[4]

2. نوزادان در زمان حات پ امیر.^[5]

بدیهی است که آن مورد، با آن اطلاقی که ابن حجر به آن کرده، یعنی تمام نوزادان در زمان حیات پیامبر 6 نمی‌تواند صحیح باشد، بلکه آن مورد غالباً در باره افراد حاضر در مدینه ممکن است اتفاق افتاده باشد، ولی افرادی که از مدینه دور بودند، مانند نوزادانی که مثلاً در طائف و ادرمن به دنیا آمده‌اند، به خاطر بُعد مسافت به طور عادی و غالباً نزد پیامبر حاضر نشده‌اند. بنابراین صرف تولد نوزاد برای صحابه

چنین فرضی را اثبات نمی‌کند و قابل قبول نیست و خلاف آن نیز از به دلایل خاص دارد. شاهد، بلکه دلیل این مطلب آن که قریب به اتفاق این نوزادان که نزد پیامبر

6

آورده شده‌اند، مدنی هستند و از مناطق دیگر چنین افرادی نام برده نشده است.

تمام این بحث‌ها صرف نظر از اصل پذیرش موضوع است که نوزادانی که پس از یک یا چند ماه و حتی یک یا دو هفته پس از تولدشان، پیامبر 6 از دنیا رفته، چگونه دیدار صدق خواهد کرد و مصداق تعریف صحابه خواهد بود؟ المبته ابن حجر متوجه این اشکال اساسی بوده که «دار» از سوی دو طرف (پامیر و افراد مورد بحث) حاصل نشده و یک طرفه بوده است. با این حال آن موضوع را ضروری به تعریف صحابه در حق آن افراد ندانسته است. وی بیان می‌کند که شرافت مصاحبت با پیامبر

6

بسیار عظیم است، لذا دیدار از سوی رسول خدا

6

برای صدق تعریف صحابی کافی است، و بدین سان به مطلب پاسخ داده است.

[6]

چنین توجیهی بسیار سست و غیرمنطقی است. زیرا صحابی بودن یک صحابی برای پیامبر 6 ارزش ندارد، بلکه صحابی بودن برای دیگران باید اثبات شود. یعنی شرایط شرافت صحبت باید برای دیگران فراهم شود نه برای پیامبر 6. بنابراین اگر دیدن پیامبر 6 ملاک بود، هر چیزی صحابی می‌شد. از نظر عرفی نیز، صحابی شمردن چنین نوزادان و کودکانی فقط مکابره و صحابه تراشی است. البته تذکر داده شده که این افراد از حیث رؤیت صحابی هستند، ولی از حیث روایت در طبقه تابعین قرار دارند.

[7]

3. تمام کسانی که در سال دهم در مکه و طائف بوده‌اند.

این ضابطه، بدان روی بوده که تمام 1 ن افراد در 1 ن سال اسلام آورده و در حجه الوداع بوده‌اند و به د دار رسول خدا 6 تا ل گشته‌اند. [8] در نقد این دیدگاه می‌گوییم که بر فرض صحت این مطلب که تمام اهل مکه و طائف مسلمان شده‌اند، هیچ تلازمی حداقل میان اسلام آوردن مردم طائف و حضور همه آنان در مراسم حجه الوداع نیست.

در مجموع، این ملاکها ظنی بوده و ملاقات و دیگر شرایط خاصی که در تعریف صحابی بیان شده، نیاز به اثبات و دلیل دارد. با این حال با همین قواعد، صحابه‌نگارانی چون ابن حجر عسقلانی بسیاری را در شمار صحابی قرار داده‌اند.

عملکرد صحابه‌نگاران و مقایسه آن در مواجهه با ایمان ابي طالب

نکته مهم دیگری که موضوع را از این مرحله قابل توجه کرده، عملکرد صحابه‌نگاران بر اساس این شرایط برای اجزاز صحابی بودن افراد است. می‌بینیم که این موارد با تساهل و تسامح روبرو شده و در موارد زیادی هیچ دلیل و اندک شاهی برای صحابی بودن ارائه نشده است. تفصیل این مطلب در پژوهشی که نگارنده سامان داده، تبیین و موارد آن در صحابه‌نگاری‌های کهن و متاخر نشان داده شده است. اینک جهت آگاهی در اینجا، تنها به چند مورد اشاره می‌شود تا این عملکرد صحابه‌نگاران با عملکرد آنان در مورد حضرت ابوطالب مقایسه شود و تفاوت و تناقض عملکرد صحابه‌نگاران آشکار شود.

اصحابی که اسلام را درک نکرده‌اند

ابن حجر، فردی مانند ام 4 بن ابي صلت ثقی را در شمار صحابه آورده، اما با کمال تعجب تصریح کرده که ام 4 اصلاً اسلام را درک نکرد و کمترین تعریف صحابی که در دار 6 امبر 6 در حال مسلمانی است، برای امیه حاصل نشده است. تنها مستند صحابی شمردن او - بر خلاف تمام تعاریفی که بزرگان اهل سنت در باره 1 ن اصطلاح داشته‌اند - شعری است که او سروده و 6 امبر 6 آن را تا د کرده و فرموده است: کاد ام 4 ان سلم.

اصحابی که تنها عصر رسالت را درک کرده‌اند

ابن منده بر خلاف هدف تالیف کتب صحابه‌نگاری از افرادی نام برده که مخضرم بوده [9] و برای این گونه افراد فقط معاصرت آنان با زمان رسول خدا 6 ثابت شده و اندک رؤیتی با پیامبر حاصل نشده است.

6 برایشان

در باره روش ابن فتحون، گو او و ز ابن المله ن در مستدرک خود بر الاستیعاب، ادراک عصر رسالت را ملاک برای صحابی بودن افراد قرار داده‌اند. معنی کسانی که زمان رسول خدا را درک کرده و دلایلی هم نیست که پیامبر 6 را دیده‌اند، یعنی از مخضرم ن بوده و مسلمانان عصر رسالت محسوب می‌شوند. ابن حجر این اسامی را در بخش سوم المصابه که به مخضرم اختصاص داده، به نقل از ابن المله ن آورده است مانند: حارث بن مره بن دودان. [10]

همین گونه است احنف بن قیس که ابن منده در باره‌اش ابن منده گوید: «ادریک المبنی و دعا له و لم یره» همچنین ابن اثیر تصریح می‌کند که نام او بدان روی در شمار صحابه

آمده که پیامبر 6 برای او دعا کرده است. [11] در مورد حارث بن عبد

6

کلال نیز، آمده که پیامبر

نامه‌ای برای او و قومش فرستاد.

باید گفت که ابن منده و هیچ کس دیگر نمی‌تواند مدعی صحابی بودن این گروه باشد و تنها هدف وی از فهرست کردن این افراد - که البته منحصر به آنان نمی‌شود - بیان این گروه از افراد بوده است. اما بنا بر نقل ابوموسی مدینی، ابن منده به صراحت بیان داشته که شمردن این افراد، از باب این نبوده که آنان معاصران صحابه باشند، بلکه از صحابه شمرده می‌شوند قال: هؤلاء صحابه فانهما کانوا فی زمن النبی و ان لم یروه! [12]

ابن گروه از قانون و قاعده کلی صحابی بودن خارجند و هیچ دلیلی برای ذکر آنان نبوده، بدین روی سبب برآشفته شدن این اثر شده که چرا چنین افرادی و مانند آنان چون احنف بن قیس و مروان بن حکم را در فهرست صحابه قرار می‌دهند که تنها زمان رسول خدا 6 را درک کرده‌اند؟! این گروه به این شرط ابن منده اشاره کرده و چنین بیان داشته که ابن منده در کتابش، شرح حال هر کسی را که در زمان عمر مرد کاملی بوده، آورده و البته همه آنان را نیز نیآورده است زیرا اگر چنین می‌کرد کتابش بسیار بیش از این می‌شد و ما جمع زیادی از این گروه را آورده‌ایم. ابن حجر در ادامه برای توجیه برشمردن چنین افرادی که خلاف قاعده و تعریف صحابی است، گوید: احتمال صحابی بودن غالب این افراد وجود دارد، چرا که آنان می‌توانسته‌اند در حجة الموداج حضور داشته باشند! بدین جهت لازم است که هر که چنین بوده، استیعاب شود.

در باره این توجیه ابن حجر باید گفت:

اولاً مبای علمی ندارد. زیرا هر کسی می‌توانسته از قبایل مختلف جزیره العرب وارد مدینه شود و پیامبر 6 را ببیند، ولی این موضوع هیچ تلازمی با دیدار پیامبر 6 ندارد. حتی شخصی مثل اویس قرنی از یمن به مدینه و تا در خانه رسول خدا

حاضر می‌شود، ولی به دیدار آن حضرت شرفیاب نمی‌شود. ثانیاً با احتمال این که اینها صحابی هستند، هیچ کس صحابی نمی‌شود.

ثالثاً چگونه این رویه و توجیه‌گرایی ابن حجر برای صحابی شمردن چنین افرادی، با ادعای او - که خواسته میان صحابه و دیگران تمییز داده است و از این رو عنوان کتاب خود را «المصابه فی تمییز الصحابه» نام نهاده - قابل جمع است؟!

بر فرض قبول این توجیه، این سخن ابن حجر تنها برای آن افرادی قابل قبول است که عدم رؤیت آنان ثابت نشده است، اما برای افرادی مانند احنف بن قیس - که ابن منده و ابن اثیر و دیگر صحابه‌نگاران به عدم رؤیت آنان با پیامبر 6 تصریح کرده‌اند و جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای در عدم صدق عنوان صحابی به این افراد نیست - این توجیه دیگر هیچ جایگاهی ندارد.

اعتراف به اصحاب بی‌دل ل

برخی از صحابه‌نگاران افرادی را در شمار صحابه نام برده‌اند که برای صحابی بودنشان حتی اندک توجیهی نداشته‌اند. از این رو برخی دیگر، صحابی بودن آنان را انکار کرده‌اند، مانند حجیره ابویزید که ابونعیم 6 درباره‌اش گوید: لاتعرف له رؤیه و لاصحبه. [13] ابونعیم درباره دخان ابوشعبه المذلی نیز گوید: لاتصح له رؤیه و لا صحبه [14] ابونعیم درباره دلجه بن قیس که گوید: لاتصح له صحبه و لا رؤیه.

[15]

ابن منده در باره سوید بن غفله ابن منده گوید:
و هو مخضرم ادرک المنبی و هاجر المیه و ادرک دفن المنبی حین نفضوا ایدیهم عنه

[16]

ابن منده در باره یرج بن اسد طاحی آورده که وقتی به مدینه هجرت کرد که رسول خدا در گذشته بود.

[17]

شاور بن مالک کن‌دی نیز صحابی تصور شده، در حالی که وی در من بوده

[18]

و گزارشی از ملاقات وی با رسول خدا

6

در دست ن است.

صحابی به دلیل مسلمان شدن در زمان ابوبکر

برخی از افراد صحابی شمرده شده‌اند، در حالی که در زمان رسول خدا 6 مسلمان نبوده، بلکه در زمان خلافت ابوبکر مسلمان شده‌اند، مانند رباع بن قصیر لخمی. [19]

صحابی که پش از بعثت مرده!

قس بن ساعده بن حذافه. صحابه‌نگاران کهنی چون ابن سکن (م)، ابن شاهین (م)، عبدان المرزوی (م) و ابوموسی مدینی (م) او را در شمار صحابه نام برده‌اند. با این حال، ابن سکن به این که قس بن ساعده پیش از بعثت از دنیا رفته، تصریح کرده است. صرح ابن المسکن بانه مات قبل المبعثه! [20]

صحابی به دل ل مرگ پدر کافر!

ابن حجر برای اثبات صحابی بودن اُحوص بن عَبدِأَمیة بن عَبدِشَمس، وی گوید: اُحوص در ماجرا ی که برای او پدش آمد، نزد معاوی 4 از مروان بدگو ی کرد و اقتضای آن کار آن است که وی عمری طولانی داشته و صحابی باشد؛ چرا که پدرش در حالی که کافر بود، درگذشت [21] (چون پدرش کافر از دنیا رفته است، پس با اُحوص زمان رسول خدا حداقل تعریف صحابی - تا زمان معاوی 4 زسته باشد، تا بتواند از مروان نزد معاوی 4 بدگو ی کند)

برای چنین صغری کبرایی هیچ دلیل منطقی و علمی برای اثبات چنین مدعایی وجود ندارد. حداکثر آن است که زمان پیامبر را درک کرده، مانند بسیاری که چنین بودند، ولی پیامبر را ندیدند. ابن حجر بخش سوم را به مخضرمین اختصاص داد که تنها زمان پیامبر را درک کرده‌اند، ولی به دلیل عدم رؤیت پیامبر 6 صحابی نیستند.

صحابی به دل ل روا ات کبار تابع ن از او و یا صحابی بودن پدر و عمو

ابن حجر بر اساس قاعده‌ای که ابن عبدالمبرذ ل ابوالعر ان ؛ ان کرده، [22] صحابی بودن اسماء را به د ندانسته است. [23] ابن عبدالمبر گو د: به دل ل ا نکه بزرگان تابع ن (کبار المتابع ن) از ابوالعر ان نقل حد ث کرده‌اند، به د ن ست وی صحابی باشد. افزون بر ا ن، ابن حجر صحابی بودن پدر و عمو ی اسماء را در شمار شرط‌های ابن عبدالمبر برای اثبات صحابی بودن افراد ذکر کرده است. [24]

صحابی به دل ل ادعای نواده

ابن حجر، مستند صحابی بودن اکت بن بن زید تمهی را به نقل از ابن ماکولا [25] ادعای یکی از نوادگان اکت بن، به نام رزق الله بن عبدالموهاب تمهی (م488) [26] ذکر می‌کند

[27]

اما ابن مطلب و مدعا نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا ابن ماکولا صحابی بودن عبدالله بن هثم، جد اکت بن، را از رزق الله نقل می‌کند و دربار اکت بن تنها اشاره به ابن دارد که وی از او ابن امام علی

7

است.

[28]

حتی اگر نقل قول ابن حجر صحیح هم بود باز صحابی بودن اکت بن قابل اثبات نبود، زیرا مستند آن تنها ادعای یکی از نوادگان وی در قرن پنجم بود، در حالی که ذهبی می‌گوید: از بیشتر افراد ابن سلسله نسب (از رزق الله تا اکت بن)، در منابع تاریخی و رجالی هیچ نشانی وجود ندارد. [29]

صحابی به دل تابعی بودن نوه

ابن حجر استدلال می‌کند که: «عمر بن حکم تابعی است، چگونه ممکن است جدش، یعنی ثوبان که از انصار هم بوده، صحابی نباشد؟» و بدین گونه بر صحابی بودن ثوبان تأکید کرده است. [30] اما ابن استدلال ابن حجر، قابل قبول به نظر نمی‌رسد، زیرا جد - بلکه پدر - بساری از تابعین نه تنها صحابی نبوده، بلکه در مورد بعضی مثل او سقرنی، پدرش مسلمان هم نبوده‌اند. از این رو نمی‌توان صحابی بودن ثوبان را با چنین شواهد نادرستی اثبات کرد.

صحابی به دل ادعای بخاری

تنها مستند صحابی بودن حارث، ابن است که ابن منده، [31] و دیگر صحابه‌نگاران [32] گفته‌اند: بخاری حارث بن عوف کن‌دبی را در شمار صحابه آورده و روا می‌تواند برای او ذکر نکرده است. [33] روشن است که تنها آوردن نام او توسط بخاری نمی‌تواند دل‌گواهی برای اثبات صحابی بودن باشد، به ویژه آنکه روا می‌تواند حارث هم در دسترس است.

45ها نفر دیگر را برخی از صحابه‌نگاران نام برده‌اند، ولی تصریح شده که هیچ مطلبی برای اثبات حداقلی تعرف صحابی معنی دیدن رسول خدا 6 دلالت وجود ندارد. مانند هانیة المخزومی (بیس فیہ ما یدل علی صحبتہ) [34]

و خرقاء (بیس فی حدیثها ما یدل علی صحبتها و لاعلی رویتها)

[35]

و معدان الکلابی (پس از نقل روایتی از رسول خدا

قال ابن المسکن: لم اجده الا من هذا الوجه و لم يشکر له رؤیة و لاسماعا

[36]

آنچه ملاحظه شد، تنها نمونه‌های اندکی است که نشان می‌دهد صحابه‌نگاران در میدان عمل، اصول و قواعدی را که برای تعریف و اثبات صحابه بنیان نهاده‌اند، رعایت نکرده و گرفتار تساهل و تسامح شده‌اند برای تعداد قابل توجهی نیز، با توجهات سست و یا بدون ارائه هیچ گونه دلیلی نامشان را در فهرست صحابه ثبت کرده‌اند.

توجه به آن نکته مهم داشته باشم که آن مقدار تساهل برای اثبات صحابی بودن افراد، مرحله‌ای پس از اثبات مسلمانی است. معنی صحابی بودن که ثابت شد، مسلمان بودن فرد به طریق اولی ثابت می‌شود. چون کم نبوده‌اند افرادی که عصر رسالت را درک کرده و مسلمان نشده‌اند، ولی تنها به دلیل آن که توفیق داری امیر 6 نداشته‌اند، صحابی شمرده نشده‌اند، بلکه در شمار مخضرمین و تابعین قرار دارند.

حال این عملکرد، در مقایسه با عملکرد صحابه‌نگاران در مورد حضرت ابوطالب 7 چگونه قابل جمع و توجیه است؟! آن همه اشعار و دلایل و شواهد، نه تنها صحابی بودن، بلکه حتی توانسته اسلام ابوطالب را نزد صحابه‌نگاران ثابت نماید و تمام آنها را قابل خدشه و غیر قابل قبول دانسته‌اند.

[37]

در مقابل، کسانی چون امیه بن ابی‌صلت، تنها به دلیل شعری که در وصف پیامبر سروده و امیر

آن را تا حد کرده و فرموده است:

کاداه ان سلم

هم مسلمان شمرده می‌شود و هم صحابی! با این توجهات و قانون تراشی‌های سست، این همه صحابی درست می‌شود و حکم به عدالت و...! اینجا است که به گفته

[سید ابن طاووس](#)

، مخالفان در

[مسلمان](#)

شمردن هیچ کس آن اندازه سخت‌گیری نکرده‌اند که در مورد مسلمان بودن ابوطالب سخت‌گیری کرده‌اند، زیرا روش آنان این است که با استناد به خبرهای واحد، افراد را مسلمان می‌شمارند.

این مطالب نشان می‌دهد که با موضوع اسلام حضرت ابوطالب برخورد علمی نشده، بلکه در مسیر امور سیاسی قرار گرفته و از بحث علمی و حتی انصاف خارج گشته است. اینجا نه معاصرت به کار می‌آید و نه اشعار و نه حمایتها و نه غیر اینها. ایمانی نیز که در تعریف صحابه آمده (مؤمناً به) به یقین ایمان حقیقی منظور نبوده و صرف کلام ابن حجر بر آن است که منظور از آن عبارت، اسلام است.

[38]

حال باید پرسید که چند درصد از چندین هزار نفری که ابن حجر و دیگر صحابه‌نگاران به عنوان صحابه نام برده‌اند، به صراحت کسی از آنان شهادتین را نقل کرده است؟

1. ابن حجر، احمد بن علی (م852)، المصابه فی تمهید الصحابه، تحفه قی عادل احمد عبدالموجود و دگران، روت: دارالکتب العلمیه، 4، 1415.

2. ابن اثیر، علی بن محمد (م630)، اسد الغابه، تحفه قی عادل احمد عبدالموجود و دگران، روت: دارالکتب العلمیه، 4، 1415.

3. ابن عدلیبر، وصف بن عبدالله (م463)، الاسمه، تحفه قی عادل احمد عبدالموجود و دگران، روت: دارالکتب العلمیه، 4، 1415.

4. ابن عساکر، علی بن الحسن (م571)، تاریخ مدینه دمشق، تحفه قی علی شری، روت: دارالفکر، 1415.

5. ابن ماکولاه، علی بن هبه الله (م475)، الإكمال، روت: دار احادیث التراث العربی.

6. ابن قتیبه، یحیی، عبدالله بن مسلم (م276)، المعارف، تحفه قی ثروت عکاشه، قاهره: دار المعارف، بی تا.

7. ابونعیم، احمد بن عبدالله (م430)، معرفة الصحابه، تحفه قی عادل بن وصف المزانی، روت: دارالوطن للنشر، 1419.

8. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م463)، تاریخ بغداد او مدینه السلام، تحفه قی مصطفی عبدالقادر عطا، روت: دارالکتب العلمیه، 4، 1417ق.

9. ذهبی، محمد بن احمد (م748)، زان اللاندال، تحفه قی علی محمد مؤمن و عادل احمد عبدالموجود، روت: دارالکتب العلمیه، 4، 1416ق.

10. عمر بن عبدالله بن محمد المقبل، منهج الحفاظ علی عبدالله ابن منته فی الحدیث و علومه درسه موازنه، ریاض: مکتبه دار المنهاج، 1431.

[2] . ابونعیم اصفهانی، معرفه الصحابه، ج 1، ص 204.

1. ابن حجر عسقلانی، المصابه، ج 1، ص 158.

2. المصابه، ج 1، ص 161.

3. المصابه، ج 1، ص 161.

1. المصابه، ج 1، ص 159.

1. المصابه، ج 1، ص 159.

2. المصابه، ج 1، ص 159-160.

1. در اینجا منظور از مخنوم، امم از کسانی هستند که دوره اسلام و جاهلیت را درک کرده و یا تنها زمان رسول خدا 6 را درک کرده‌اند. برای معنا و تعریف مخنوم رک: ابن قتیبه، المعارف، ص 573.

[10] المصابه، ج 2، ص 137.

[11] الحدائق، ج 1، ص 55.

[12] . عمر بن عبدالله بن محمد المقل، منهج الحفاظ ابی عبدالله ابن منده فی الحدیث و علومه، ص 111 به نقل از ابن الملتن در المقنع، ج 2، ص 509.

[13]، معرفه الصحابه، ج 1، ص 444 شماره 244.

[14]، معرفه الصحابه، ج 2، ص 556 شماره 344.

[15]، معرفه الصحابه، ج 2، ص 559 شماره 348.

[16]، معرفه الصحابه، ج 2، ص 795 شماره 534.

[17]، معرفه الصحابه، ج 1، ص 302 شماره 108.

[18] . ر.ک: الاصابه، ج 3، ص 533.

[19]، معرفه الصحابه، ج 2، ص 619 شماره 393.

[20]، الاصابه، ج 5، ص 412.

[21]، الاصابه، ج 1، ص 188.

[22] . ر.ک: المصابیة، ج 4، ص 276.

[23]، الاصابه، ج 1، ص 339.

[24]، همان.

[25] .رک: ابن ماکولا، الکمال، ج 1، ص 108 و 109.

[26] . ر.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 37، ص 215.

[27] . المصابه، ج 1، ص 260.

[28] . الکمال، ج 1، ص 109. ز.ر.ک: خطب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 11، ص 33.

[29] ذهبی، زان الاعتدال، ج 2، ص 625.

[30] المصابه، ج 1، ص 528.

[31] .رک: المصابه، ج 1، ص 679.

[32] ابونعیم، معرفه الصحابه، ج 2، ص 810؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 624.

[33] . در کتابهایی به جامانده از بخاری، به نام حارث بن عوف کنندی اشاره ای نشده است. به نظر می رسد، بخاری این سخن را در کتاب اسماء الصحابه آورده، که به تصریح حاجی خاغه (کشف المظنون، ج 1، ص 128) در ایحه از ابن مندیه بوده، است.

[34] اسدالغابه، ج 4، ص 536.

[35] . اسدالغابه، ج 4، ص 606.

[36] المصابیة، ج 6، ص 139.

[37] . ر.ک: المصابیة، ج 7، ص 198.

[38] . المصابیة، ج 1، ص 158.